

تحلیل انتقادی گفتمان‌های قدرت و جنسیت در آثار نویسندگان زن دهه‌ی هشتاد (ارسطویی، پیرزاد، وفی)

آزاده نجفیان^{۱*}، سعید حسامپور^۲، فریده پورگیو^۳
تاریخ دریافت: ۹۷/۰۲/۱۷ صص ۱۶۸-۱۴۹ تاریخ پذیرش: ۹۷/۱۲/۱۵

چکیده

دهه‌ی هشتاد دوران تغییرات اساسی در گفتمان‌های قدرت حاکم در ایران است. رقابت دو گفتمان اصلاح‌طلب و اصول‌گرا باعث ایجاد شکاف در هژمونی حاکم شد و این امکان را برای افراد جامعه به وجود آورد تا نگاهی نو به نقش‌ها و وظایف خود در جامعه بیندازند و به بازتعریف هویت فردی خویش بپردازند. یکی از گروه‌های اجتماعی که اثرات این تغییرات سیاسی و اجتماعی حاکم را در آن‌ها می‌توان بررسی کرد، نویسندگان زن هستند. در این مقاله ۶ داستان از سه نویسنده‌ی زن مطرح دهه‌ی هشتاد (شیوا ارسطویی، زویا پیرزاد و فریبا وفی) با رویکرد تحلیل انتقادی گفتمان بررسی شده‌است. نتایج حاصل از این بررسی نشان می‌دهد که دگرگونی در گفتمان‌های قدرت و جنسیت حاکم در نحوه‌ی کاربرد زاویه‌ی دید، شیوه‌ی روایت و موضوع این داستان‌ها تاثیر مستقیم داشته‌است. استفاده از زاویه‌ی دید اول شخص و راوی زن نشان از صدادار شدن قشر بزرگی از جامعه دارد که تا پیش از این از رسانه‌ای برای صحبت از خواسته‌هایشان محروم بودند. زنان با پرداختن به موضوعاتی پیرامون مسائل و دغدغه‌های زنان طبقات مختلف جامعه و استفاده از روایت‌های خطی و سراسر، هم به آگاهی بخشی جامعه از شرایط و نیازهای این اقلیت جنسیتی دست می‌زنند و هم مخاطبان بیشتری را جذب نوشته‌های خود می‌کنند. در مقابل، همانطور که تغییر گفتمان‌های حاکم تاثیر مستقیمی بر آثار نویسندگان زن داشته‌است، آنان نیز از نوشتن به عنوان کنشی اجتماعی و ابزاری برای اعمال قدرت استفاده می‌کنند تا با نقد کلیشه‌های جنسیتی موجود، به تغییر تدریجی گفتمان‌های قدرت و جنسیت زمان خود بپردازند.

کلمات کلیدی: گفتمان انتقادی، قدرت، جنسیت، شیوا ارسطویی، زویا پیرزاد، فریبا وفی

^۱ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی (گرایش غنایی)، دانشگاه شیراز.

^۲ عضو هیات علمی و استاد بخش زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز.

^۳ عضو هیات علمی و استاد بخش زبان‌های خارجی و زبان‌شناسی دانشگاه شیراز.

پیشگفتار

پس از انقلاب اسلامی ادبیات زنان شکل و ظهور تازه‌ای به خود گرفت که دوران اوج آن را در دهه‌های هفتاد و به ویژه هشتاد باید دانست. ترجمه و نشر کتاب‌ها و مجلاتی با موضوع داستان و داستان‌نویسی در کنار شروع به کار دوباره‌ی کارگاه‌های ادبی، از یک سو به افزایش تعداد زنان داستان‌نویس منجر شد و از سوی دیگر تاثیر مستقیمی بر کیفیت آثار تولید شده گذاشت.

اگر در دهه‌ی هفتاد شاهد رشد چشمگیر داستان‌های نئورئالیستی در نوشته‌های زنان بودیم که تمرکز آن‌ها بیشتر بر فضاهای محدودی از زندگی خانوادگی و روایت‌های درونی و حدیث نفس‌گویانه بود (Mirabedini, Vista)، حضور و مشارکت بیشتر زنان در دهه‌ی هشتاد در عرصه‌های اجتماعی و کسب کردن تجربه‌های خارج از مرزهای محدود خانه، به داستان‌نویسان زن این دوره این امکان و اعتماد به نفس را داد تا به جنبه‌های تازه‌تری از زندگی فردی و اجتماعی در داستان‌های خود بپردازند. بنابراین دهه‌ی هشتاد را می‌توان دوران شکل‌گیری و تثبیت ادبیات زنان دانست.

زنانه‌نویسی به شکل خودآگاه و با رنگ و بوی فمینیستی محصول تازه‌ی دهه‌ی هشتاد است. در آثار داستانی زنان این دهه، جسارت در پرداختن به مسائلی که تاکنون در ادبیات زنان سابقه نداشته است، بیشتر به چشم می‌خورد و اعتراض علیه هژمونی مردانه در روابط فردی و اجتماعی به تم اصلی این آثار تبدیل شده است. مهم‌تر از همه، شکل‌گیری جهان و زبان زنانه و مستقل از جهان‌بینی و زبان مردانه، خبر از جریان رو به رشد زنانه‌نویسی در ادبیات معاصر فارسی می‌دهد (Gholamhoseinzadeh, 2012). نوشتن در دو دهه‌ی اخیر برای زنان به کنشی انتقادی تبدیل شده است که با نقد جامعه‌ی مردسالار در جهت ایجاد شکاف در گفتمان‌های جنسیتی معاصر می‌کوشد. شیوا ارسطویی، زویا پیرزاد و فریبا وفی از جمله نویسندگان مطرح و پر کار دهه‌ی هشتاد هستند که نه تنها توانسته‌اند نظر مخاطبان خاص و جشنواره‌های داستانی (جشنواره‌ی گلشیری) را به خود جلب کنند، بلکه در میان مخاطبان عام ادبیات نیز توفیق چشمگیری یافته‌اند و آثارشان در زمره‌ی داستان‌های پرفروش به شمار می‌آید. تمرکز اصلی داستان‌های این نویسندگان بر زنان و مسائل و دغدغه‌های آنان است.

این مقاله بر آن است تا به تحلیل انتقادی دو گفتمان قدرت و جنسیت در داستان‌های کوتاه این سه نویسنده‌ی زن دهه‌ی هشتاد بپردازد. از آنجایی که هر داستان تن به این شکل خوانش و تحلیل نمی‌دهد، از بین آثار هر کدام از این سه نویسنده، دو داستان انتخاب شد تا هم امکان بررسی سبک و جهان داستانی نویسندگان فراهم شود و هم اینکه شرایط مقایسه‌ی موارد ذکر شده وجود داشته باشد. این داستان‌ها عبارتند از: «شازده خانم» و «تورگی» از شیوا ارسطویی، «خانم ف زن خوشبختی

است» و «قصه‌ی خرگوش و گوجه فرنگی» از زویا پیرزاد و «هزاران عروس» و «دهن کجی» از فریبا وفی.

مهم‌ترین پرسشی که این تحقیق در پی پاسخ‌گویی به آن است این است که آیا ارتباط معناداری بین دو گفتمان قدرت و جنسیت در این داستان‌ها وجود دارد؟ شکل این ارتباط چگونه است؟ این پرسش نخست در هر کدام از داستان‌ها به شکل جداگانه مورد بررسی قرار گرفته، سپس به مقایسه‌ی بین آثار پرداخته شده‌است.

در این مقاله از نظرات و الگوی سه وجهی فرکلاف (توصیف، تفسیر و تبیین) برای بررسی متون استفاده شده‌است؛ اما نویسندگان خود را محدود به این الگو ندانسته‌اند تا به این ترتیب نظریه به متن تحمیل نشده باشد. برای جلوگیری از طولانی شدن مقاله، از ذکر جزئیات بررسی و تحلیل‌ها خوداری شده و تنها نتایج به دست آمده آورده خواهند شد.

پیشینه‌ی پژوهش

آثار تحلیلی اندکی در مورد شیوا ارسطویی، زویا پیرزاد و فریبا وفی تالیف شده‌است که در بین همین آثار نیز، بیشتر آن‌ها به نقد کتاب یا بررسی محتوا و عناصر داستانی پرداخته‌اند. در این میان، چند اثر زیر شایان ذکر است: کتاب *گفتمان زنانه* نوشته‌ی علی سراج (Seraj, 2015) که در آن سه فصل جداگانه به مجموعه‌ی *آفتاب مهتاب، عادت می‌کنیم و پرنده‌ی من* و بررسی سبک زنانه در این آثار اختصاص یافته‌است؛ هر چند نویسنده تنها به توصیف کلی آثار بسنده کرده‌است و در نهایت نتیجه‌ی مشخصی درباره‌ی سبک‌شناسی آثار این نویسندگان حاصل نمی‌شود. «نقد فمینیستی مجموعه داستان‌های شیوا ارسطویی» نوشته‌ی محمدرضا روزبه و مریم طالبی (Rozbeh & Talebi, 2007)، «بررسی و تحلیل عناصر داستانی در داستان کوتاه هنوز نه، اما بعد» نوشته‌ی حسین خسروی و سیدمهدی کاظمی (Khosravy & Kazemy, 2013) و «دگرگونی ایزدبانوان در رمان خوف نوشته‌ی شیوا ارسطویی» از نرگس باقری (Bagheri, 2013) که هر سه‌ی این مقالات با وجود این‌که بر نقد محتوا و عناصر داستان تمرکز دارند اما از زاویه‌های متفاوتی به آثار نگریسته‌اند. در مورد پیرزاد نسبتاً آثار بیشتری تالیف شده‌است اما همچنان تمرکز اکثر آن‌ها بر عناصر داستانی یا رویکردهای مقایسه‌ای است. در این بین، ۴ اثر زیر از نظر رویکرد تحلیل و نتایج به دست آمده، بیشترین نزدیکی را به مقاله‌ی حاضر دارند: «زنان، سلطه و تسلیم در آثار زویا پیرزاد» نوشته‌ی فاطمه حیدری و سهیلا بهرامیان که در آن چگونگی روند رو به رشد جریان فمینیستی در آثار زنان و سیر پیشرفت شخصیت‌های داستانی او بررسی شده است (2011). «روایت گذر از سنت به مدرنیته در داستان «طعم گس خرمالو» زویا پیرزاد» نوشته‌ی احمد گلی و همکاران که در آن داستان طعم

گس خرمالو همچون تمثیلی از جامعه‌ی ایران در دوران گذر از سنت به مدرنیته بررسی شده‌است (2011). ناصر نیکوبخت و همکار در مقاله‌ی «روند تکوین سبک زنانه در آثار زویا پیرزاد بر پایه‌ی سبک‌شناسی فمنیستی» (2013) تلاش کرده‌اند تا به سبک‌شناسی محتوایی آثار پیرزاد بپردازند. محبوبه پاک‌نیا و نسیم جانفدا در مقاله‌ی «سنت نوشتاری زنان: مطالعه‌ی موردی دو نسل از نویسندگان زن ایرانی (سیمین دانشور و زویا پیرزاد)» با استفاده از اصول نقد وضعی زنان به این نتیجه رسیده‌اند که آثار پیرزاد بشارت بخش آغاز دوران جدیدی در سبک نوشتار زنانه است (2015). در نهایت آثار درخوری که در مورد فریبا وفی تالیف شده‌اند از این نیز کمترند. مهم‌ترین این آثار که ارتباط نزدیکی با روش تحقیق مقاله‌ی حاضر دارد نوشته‌ی کلثوم قربانی جویباری است. در مقاله‌ی «بازنمود هویت زنانه در مجموعه داستان حتی وقتی می‌خندیم فریبا وفی با رویکرد تحلیل انتقادی گفتمان فرکلاف» (2016) نویسنده از الگوی سه وجهی فرکلاف برای تحلیل متن استفاده کرده و به این نتیجه رسیده‌است که تاثیر نظریات فمنیستی اندیشمندانی چون وولف و دوبوار در این آثار بسیار مشهود است اما با وجود اینکه شخصیت‌های زن داستان در ظاهر از قید و بندهای جامعه‌ی سنتی رها شده‌اند اما در واقع از نظر روحی و اجتماعی هنوز تحت سلطه‌ی نظام مردسالار هستند و هویتشان در گرو حضور یک مرد مانند شوهر، برادر و نظیر آن است.

در زمینه‌ی گفتمان انتقادی آثار بسیاری نوشته و تالیف شده‌است. کتاب‌های *تحلیل گفتمان انتقادی* نوشته فردوس آقاگل‌زاده (Aghagolzadeh, 2015) و *درآمدی بر گفتمان‌شناسی* نوشته‌ی لطف‌الله یارمحمدی (Yarmohammady, 2012) از جمله آثار پیشگام در حوزه‌ی معرفی مبحث گفتمان به شمار می‌آیند. آقاگل‌زاده در این سه مقاله‌ی به گفتمان انتقادی و به ویژه آرا فرکلاف می‌پردازد که بیشتر جنبه‌ی توصیفی دارند تا انتقادی: «روش‌شناسی تحقیق در تحلیل گفتمان انتقادی» (Aghagolzadeh, 2004)، «تحلیل گفتمان انتقادی و ادبیات» (Aghagolzadeh, 2007) و «رویکردهای غالب در تحلیل گفتمان انتقادی» (Aghagolzadeh, 2007). صمد کلانتری و همکاران نیز در مقاله‌ی «تحلیل گفتمان: با تاکید بر گفتمان انتقادی به عنوان روش تحقیق کیفی» (Kalantary, Abaszadeh, Saadaty, Pourmohammad & Mohammadpour, 2009) به شکل کلی به معرفی تحلیل گفتمان و رویکردهای آن پرداخته‌اند. «زبان، قدرت و ایدئولوژی در رویکرد انتقادی نورمن فرکلاف به تحلیل گفتمان» نوشته‌ی جهانگیر جهانگیری و علی بندرریگی‌زاده (Jahangiry & Bandarrigzadeh, 2013) علاوه بر تعریف گفتمان و شرح نظریات فرکلاف، به شکل ویژه به کلیدواژه‌های آثار فرکلاف پرداخته‌است.

در مورد مباحث قدرت و جنسیت نیز آثار بسیاری نوشته شده که تمرکز بیش از نیمی از آن‌ها بر رهیافت‌های زبان‌شناختی یا روان‌شناختی است. در بین این آثار این چند مقاله چشمگیر هستند:

«جنس دوم به عنوان مبنایی نظری برای تحلیل فمینیستی- انتقادی گفتمان» نوشته‌ی زینب صابرپور (Saberpour, 2014) که تمرکز آن بر مسائل نظری و کاربردی این دو نظریه است. «بازنمایی جنسیت در گفتمان رمان» نوشته‌ی شهرام پرستش و فائزه ساسانی‌خواه (Parastesh & Sasanikhah, 2010) که با تمرکز بر مبحث سوژه‌ی فعال در نظریات فرکلاف، به بازنمایی تصویر زن در رمان‌های موفق نویسندگان زن در دوران اصلاحات می‌پردازد. در واقع نویسندگان به این وسیله به تحلیل عنصر شخصیت و تاثیر جنسیت در مواجهه با گفتمان‌های سنتی و مدرن می‌پردازند. در دو مقاله‌ی «جنسیت در آثار رمان‌نویسان زن ایرانی» نوشته‌ی وحید ولی‌زاده (Valizadeh, 2008) و «بازنمایی هویت زن در آثار داستان‌نویسان زن دهه‌ی هشتاد» نوشته‌ی قدسیه رضوانیان و هاله کیانی بارفروشی (Rezavani & Kiani, 2015) نیز جنسیت به عنوان عاملی تعیین‌کننده در شیوه‌ی داستان‌پردازی زنان نویسنده در نظر گرفته شده است. «جنسیت و قدرت در سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک» نوشته‌ی فاطمه پیرا (Pira, 2008) از انگشت شمار آثاری است که به این دو مبحث در کنار هم پرداخته است. نویسنده با استناد به سیاست‌نامه، دیدگاه نظام‌الملک درباره‌ی نظام قدرت و زن را بررسی کرده و در نهایت نتیجه گرفته است که نظام‌الملک با محدود و محروم کردن زنان از قدرت، سعی در تثبیت نظام مردسالار و حفظ نظام قدرت موجود داشته است. همان‌طور که مشاهده می‌شود تاکنون اثری که به بررسی انتقادی گفتمان‌های جنسیت و قدرت در داستان‌های ارسطویی، پیرزاد و وفی بپردازد تالیف نشده است. بنابراین مقاله‌ی حاضر از این حیث تلاش دارد تا با دیدگاهی نو به تحلیل این داستان‌ها بپردازد.

اصطلاحات و مفاهیم

فرکلاف گفتمان را «استفاده از زبان به عنوان عملی اجتماعی» و تحلیل گفتمان را «تحلیل عملکرد متن از طریق فعالیت‌های فرهنگی- اجتماعی» تعریف می‌کند (Fairclough, 1995). سه عنصر عمل اجتماعی، عمل گفتمانی (شامل تولید، توزیع و مصرف متن) و متن، گفتمان را تشکیل می‌دهد. در دیدگاه فرکلاف تحلیل گفتمان، تحلیل هر یک از این ابعاد به شکل جداگانه و در تعامل با یکدیگر است (ibid). از نظر او، تعامل و رابطه‌ی متقابلی بین ساختارهای اجتماعی و گفتمان وجود دارد؛ ساختارهای اجتماعی به گفتمان شکل می‌دهند اما گفتمان هم در تغییر ساختارهای اجتماعی، شکل دادن به آن‌ها، تولید و بازتولید آن‌ها نقش تاثیرگذاری دارد (Fairclough, 1995). در یک معنای کلی‌تر، تحلیل گفتمان را می‌توان تجزیه و تحلیل زبان با هدف آشکارسازی روابط پنهان قدرت و ایدئولوژی تعریف کرد. در این شکل از تحلیل، به بافت اجتماعی، بستری که متن در آن تولید شده و ارتباط بافت و متن توجه ویژه‌ای می‌شود (Aghagholzadeh, 2015).

این مقاله به تحلیل دو گفتمان قدرت و جنسیت در متونی داستانی می‌پردازد. فرکلاف برای تعریف قدرت از نظریه‌ی هژمونی آنتونی گرامشی استفاده می‌کند. هژمونی عبارت است از سازماندهی رضایت؛ فرایندی که در آن آگاهی‌ها بدون استفاده از خشونت یا اجبار ساخته می‌شوند (Jorgensen & Philips, 2013). گفتمان حاکم با استفاده از معنا و دانشی که توسط نهادهای اجتماعی تحت کنترل خود، تولید می‌شوند به اعمال قدرت می‌پردازد. در این شکل از اعمال قدرت، ایدئولوژی نقش تعیین‌کننده‌ای بازی می‌کند. در مفهوم هژمونی، قدرت امری «مورد مذاکره» است، به این معنا که افراد می‌توانند به میزان مشخصی در مقام یک عامل از امکاناتی که برای مقاومت در اختیار دارند استفاده کنند (ibid).

برخلاف جنس که شامل تفاوت‌های بیولوژیک می‌شود، جنسیت فرایندی است که در بستر جامعه و فرهنگ شکل می‌گیرد و در جوامع و بافت‌های فرهنگی- اجتماعی مختلف، می‌تواند معانی متفاوتی داشته باشد (Bradley, 2007).

در یک جمع‌بندی کلی می‌توان گفت که جنسیت شکلی از معنا است که در فرایندهای اجتماعی و فرهنگی ساخته می‌شود و می‌توان از آن جهت اعمال قدرت و کنترل افراد جامعه استفاده کرد. در این مقاله سعی شده تا به تحلیل گفتمان‌های جنسیت و قدرت در داستان‌های کوتاه نامبرده، پرداخته شود و نوع رابطه و تاثیرگذاری این دو گفتمان بر یکدیگر و تغییری که در داستان ایجاد می‌کنند، توجه شود.

یافته‌ها

پیش از ورود به بحث اصلی و تحلیل متون، نخست لازم است تا شرایط اجتماعی- سیاسی- فرهنگی دهه‌ی هشتاد که عامل شکل‌گیری گفتمان‌های قدرت و جنسیت در این دهه است، مورد بررسی قرار بگیرد.

علی اصغر سلطانی ایران بعد از انقلاب تا سال ۱۳۸۲ را به چهار دوره‌ی اصلی تقسیم کرده‌است: دوره‌ی اول شامل تحولات گفتمان انقلاب از ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۲ می‌شود که طی آن گروه‌های تجددگرا و سکولار حذف می‌شوند. ویژگی بارز این دوره این است که مبنای غیریت‌سازی بر ضدیت میان اسلام‌گرایی و سکولار نهاده شده‌است. دوره‌ی دوم از ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۸ است که به دلیل دارا بودن دو ویژگی از دوره‌ی بعد متمایز است: یک، درگیر بودن در جنگ هشت ساله با عراق؛ دو، حضور امام به عنوان دال مرکزی این گفتمان. دوره‌ی سوم، یعنی سال‌های ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۶ دوره‌ای است که جنگ پایان یافته‌است و امام دیگر به عنوان دال مرکزی این گفتمان حضور ندارد و دوره‌ی سازندگی

اقتصادی شروع شده است. و در نهایت دوره‌ی چهارم دوره‌ی ظهور و افول گفتمان اصلاحات از سال ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۲ است (Soltani, 2006).

هر چند پژوهش سلطانی در ابتدای دهه‌ی هشتاد به پایان می‌رسد اما نتیجه‌ی تحقیقات او زمینه‌ساز مناسبی برای ورود به بحث مورد نظر این مقاله فراهم کرده است. تاثیرات گفتمان اصلاحات تا پایان نیمه‌ی دوم دهه‌ی هشتاد خود را در شرایط اجتماعی و سیاسی ایران نشان می‌دهد. به بیان دیگر، دهه‌ی هشتاد عرصه‌ی رقابت آشکار بین دو گفتمان اصلاحات و گفتمان اصول‌گراست که پیش از این تحت عنوان‌های دیگر و به اشکال متفاوت در تضاد یا مخالفت با یکدیگر بودند. نیمه‌ی دوم دهه‌ی هشتاد عرصه‌ی قدرت‌گیری و تمامیت‌خواهی گفتمان اصول‌گراست که کم‌کم باعث کم‌رنگ شدن ارزش‌های گفتمان اصلاحات در عرصه‌ی سیاست داخلی و خارجی می‌شود.

سلطانی تحولات اقتصادی در دوره‌ی سوم، یعنی دوره‌ی سازندگی، را نقطه‌ی آغاز گفتمان اصلاحات می‌داند. تلاش برای توسعه‌ی اقتصادی و گسترش روابط بین‌المللی زمینه را برای آزادی‌های مدنی فراهم کرد. در این دوره مطبوعات رونق بیشتری گرفتند، از فشارهای نظامی و انتظامی کاسته شد و بحث‌هایی پیرامون آزادی مدنی، مردم‌سالاری، کثرت‌گرایی، قانون‌گرایی و توسعه‌ی سیاسی مطرح شد که جامعه را برای ورود به مرحله‌ی تازه‌ای از تغییر در گفتمان غالب آماده کرد.

این بار عناصر تجدد در هیاتی نو مجدداً به میدان آمدند و تضاد میان تجددگرایی و سنت‌گرایی دوباره خود را به شکلی جدید نمایان ساخت. این هیاتی که تجدد به خود پوشید، نوعی اسلام‌گرایی بود که با قرائتی جدید از «مردم» در قالب مردم‌سالاری «دینی» رخ نمود. از همین رو، تلاش‌هایی برای برجسته‌سازی آن عناصری از اسلام که سازگاری بیشتری با تجدد دارند صورت گرفت. تشکیل شوراهای و گسترش مباحث نظری نواندیشی دینی، شورا و دموکراسی مشورتی در راستای تلاش برای ساختار شکنی رویکردهای پدرسالارانه و اقتدارگرایانه از اسلام و ارائه‌ی قرائتی دموکراتیک و متجدد صورت گرفتند. در حقیقت دال مرکزی گفتمان اصلاح طلب دقیقاً در نقطه‌ی مقابل دال مرکزی گفتمان محافظه‌کار قرار گرفت. اصلاح‌طلبان با تاکید بر «مردم» به دنبال نوعی مشروعیت بخشی از پایین به بالا هستند که براساس آن مردم واسطه‌ی مشروعیت یافتن حاکم از سوی خداوندند. در حالی که تعبیر محافظه‌کاران از «ولایت» به گونه‌ای است که نقش مردم تنها کشف مصداق ولایت و ضرورت اطاعت است و مردم نقش مشروعیت بخشی ندارند. (ibid).

در مقابل؛ گفتمان اصول‌گرا (محافظه‌کار) نیز به مفصل‌بندی عناصر جدیدی پرداخت که نقطه‌ی مقابل مفصل‌بندی گفتمان اصلاحات بودند. برعکس گفتمان اصلاحات که عمدتاً بر تقدم توسعه‌ی سیاسی تاکید می‌گذاشت، گفتمان اصول‌گرا بر توسعه‌ی اقتصادی و عدالت اجتماعی تمرکز کرد و با

بهره گرفتن از دو دال جدید «تهاجم فرهنگی» و «ارزش‌ها» مرزهای مشخصی بین گفتمان اصول‌گرا و اصلاحات کشید (ibid).

دوران اصلاحات مصادف شد با توسعه‌ی سیاست‌های داخلی و خارجی کشور. در حوزه‌ی سیاست خارجی، افزایش روابط دیپلماتیک با دیگر کشورهای جهان با مطرح کردن «گفتگوی تمدن‌ها» به جای «برخورد تمدن‌ها» و تلاش برای کاهش تحریم‌های جهانی و رونق واردات کالاهای اساسی و صادرات کالاهای ایرانی، از دست‌آوردهای این دوره است. در حوزه‌ی سیاست داخلی نیز اصلاح برخی از قوانین حقوقی و قضایی، تصویب لایحه‌ی حمایت از زنان، کنترل و کاهش دخالت‌های انتظامی، بهبود وضعیت زندانیان به ویژه زندانیان سیاسی و هدایت بودجه‌های دولتی به سمت سازمان‌های غیردولتی، حاصل تلاش‌های اصلاح‌طلبان برای تغییر گفتمان غالب و ایجاد گفتمان جدید سیاسی بود (Abrahamian, 2010). از سویی گفتمان اصول‌گرا نیز با در دست داشتن قوه‌ی قضاییه، سعی در کنترل و محدود کردن پیش‌روی اصلاحات داشت.

در یک نگاه کلی، دهه‌ی هشتاد عرصه‌ی نزاع جدی دو گفتمان اصلاح طلب و اصول‌گراست که باعث تاثیرگذاری هر کدام از این گفتمان‌ها بر دیگری و تغییر در ساختار و مفصل‌بندی هر کدام از این دو گفتمان به شکل جداگانه‌ای شده و بر دیگر عناصر فرهنگی و اجتماعی نیز تاثیر خود را بر جا گذاشته‌است.

در زمینه‌ی اجتماعی و فرهنگی، رشد چشمگیر مطبوعات و افزایش تیراژ چاپ کتاب در کنار کنترل سانسور، از جمله دست‌آوردهای مهم گفتمان اصلاحات است. آبراهامیان بزرگ‌ترین دستاورد اصلاح طلبان را در حوزه‌ی فیلم و سینما و معرفی هنر ایران به شکل بین‌المللی در این حوزه می‌داند. هر چند نباید تلاش اصول‌گرایان برای مبارزه با اصلاح طلبان را فراموش کرد که از آن جمله است بستن روزنامه‌ها به بهانه‌های متعدد.

به جز این تغییرات کلی، نتایج سرشماری سال ۹۰ اطلاعات جالبی را در مورد دگرگونی ساختارهای جزئی اجتماعی (خانواده) نشان می‌دهد:

نگاهی گذرا به نتایج سرشماری سال ۹۰ این واقعیت را نمایان می‌کند که نظام ارزشی و هنجارهای جامعه درباره‌ی خانواده در حال تغییر است و افراد جامعه به دنبال نوعی از خانواده‌اند که با فرصت‌های زندگی آنان تعارضی نداشته باشد. این تصور که ازدواج در سنین پایین با فرصت‌های تحصیل، کار و تامین منابع در تعارض است، به تدریج میانگین سن ازدواج را افزایش داده‌است. علاوه بر آن، وضعیت اقتصادی، فرصت‌های زندگی یا بخت‌های فرد را محدود کرده و در نتیجه موجب افزایش سن ازدواج و گرایش به خانواده‌های کم‌فرزند شده‌است. به این ترتیب تغییر در سطح باورها در کنار وضعیت اقتصادی، شکل خانواده و ارزش‌های آن را به تدریج دگرگون کرده‌است. یافته‌های

سرشماری نشان‌دهنده‌ی این تغییر تدریجی و در عین حال پایدار در جامعه‌ی ایران است (Godarzi, 2013).

در کنار تحول ارزش‌ها، تمایل افراد به داشتن فضای خصوصی (اتاق مستقل) نیز از جمله ارزش‌های رو به رشدی است که تاثیر خود را بر روی شکل و تعداد خانوار گذاشته‌است. بنابر تحلیل نویسنده، این موضوع می‌تواند نشانه‌ای از رشد فردگرایی در جامعه‌ی ایران باشد. به این ترتیب مجموعه‌ای از تحولات سیاسی- اجتماعی- فرهنگی در دهه‌ی هشتاد، شکل متفاوتی از جامعه و ارزش‌های مدنی و سیاسی را به وجود آورد که دوره‌ی تازه‌ای را در تاریخ ایران بعد از انقلاب رقم زد. در یک آمار کلی از شرایط اجتماعی ایران در دهه‌ی هشتاد، کیفیت زندگی ایرانیان و جایگاه جهانی ایران این‌گونه توصیف شده‌است:

با توجه به آمارها می‌توان گفت که ایران از نظر شاخص‌های منفرد مربوط به سطح زندگی، اقتصاد و امور زیربنایی یکی از کشورهایی با موفقیت متوسط محسوب می‌شود. امتیازات شاخص‌های فرهنگ و اوقات فراغت و بهداشت در ایران به مراتب بالاتر از کشورهای همسایه است. آنچه موجب شده‌است که ایران صاحب رتبه‌ی پایینی باشد، امتیاز کم کشور در شاخص‌های آزادی و خطرپذیری و ایمنی است... همچنین آمارها نشان می‌دهند که در سال‌های اخیر در شاخص‌های توسعه‌ی جنسیتی و توانمندی سازی جنسیتی بهبود مشهودی پدید آمده یا حداقل می‌توان گفت نابرابری جنسیتی کمتر شده‌است... نتایج حاصل از مطالعات مربوط به رضایت مردم از زندگی در سال‌های اخیر حاکی از آن است که میزان رضایت از وضعیت (زندگی فردی) روند رو به رشدی داشته‌است اما در حوزه‌ی فرایندهای اجتماعی مانند رفتارها و مسائل اخلاقی، عدالت، دموکراسی، اشتغال و تورم، میزان رضایت‌مندی اجتماعی پایین است (Madani, 2012).

یکی از شاخص‌های توسعه‌ی سیاسی و اجتماعی، وضعیت زنان در جامعه است. منازعه‌ی بین دو گفتمان اصلاح‌طلب و اصول‌گرا تاثیر خود را نیز در حوزه‌ی زنان به شکل مشهودی گذاشته‌است. گفتمان اصلاحات بیشتر به گسترش استقلال و حق انتخاب، رفع محرومیت و توانمندسازی زنان توجه داشته‌است در حالی که گفتمان اصول‌گرا فردیت و عاملیت زن را جنبه‌ای فرعی دانسته و به زن در پرتوی جایگاه وی در خانواده ارزش بخشیده‌است (Jawahery, 2017).

در همین راستا، اصلاحاتی که دولت اصلاح‌طلب در حوزه‌ی زنان اعمال کرده‌است بسیار چشمگیر و قابل تامل هستند. این اصلاحات عبارتند از: اجازه‌ی تحصیل در دانشگاه‌های خارج از کشور بدون استفاده از بورسیه‌های داخلی، تغییر قانون شهادت در دادگاه‌ها، تصویب افزایش سن ازدواج دختران به ۱۵ سال، تسهیل ورود زنان به نظام قضایی، اعطای حق برابر طلاق و حضانت فرزند زیر ۷ سال و

تصویب قانون کنوانسیون رفع خشونت و تبعیض در حق زنان سازمان ملل توسط مجلس شورای اسلامی (Abrahamian).

در دهه‌های اخیر تحولات ساختاری و فرهنگی باعث دگرگونی نقش‌های سیاسی و اجتماعی زنان ایرانی شده‌است. براساس آمار، ایران دهه‌ی هشتاد دوره‌ی تبلور ظرفیت‌های اجتماعی و سیاسی زنان است هر چند آمارها نشان‌دهنده‌ی سازگار نبودن انتظارات با واقعیت‌ها، در مورد افزایش مشارکت سیاسی زنان در این دهه است (Jawahery). با این وجود، تغییراتی چون فرصت ادامه‌ی تحصیل و اشتغال زنان و تغییر نرخ باروری امکان مشارکت اجتماعی بیشتری را برای زنان فراهم کرده که منجر به بازتعریف زنان از هویت خانوادگی و اجتماعی خود شده‌است. مریم رفعت‌جاء در پژوهشی در زمینه‌ی هویت اجتماعی زنان چنین نتیجه می‌گیرد: «هویت زن معاصر ایرانی ترکیبی از هویت‌های مدرن و سنتی است و او در پی کسب استقلال هویتی، بهره‌مند از فعالیت اجتماعی، رشد شخصیت و دستیابی به آگاهی، توانایی و منزلت اجتماعی است» (Rezvanian & Kiani, 2016).

در این دهه، به تعداد زنان داستان‌نویس به شکل قابل ملاحظه‌ای افزوده شده‌است. میرعابدینی بر این باور است که در دهه‌های هفتاد و هشتاد، تعداد نویسندگان زن در مقایسه با تاریخچه‌ی زنان داستان‌نویس سیزده برابر شده‌است. نکته‌ی جالب در این مورد آن است که زنان به آن دسته از فعالیت‌های هنری گرایش دارند که بیشتر با فضاهای خانه و خانوادگی سازگاری داشته باشد. به عبارت دیگر، هنرهای سنتی، نقاشی، رمان‌نویسی، مجسمه‌سازی و شعر، گونه‌هایی از فعالیت هنری هستند که می‌توان آن‌ها را در فضای خانه و در تنهایی انجام داد و نیازی به ترک خانه یا ایجاد اختلال در امور خانه ندارند. به بیان دیگر به دلیل غلبه‌ی تفکر مردسالارانه و این پیش فرض که حوزه‌های عمومی بیشتر مردانه و حوزه‌ی خصوصی زنانه هستند، جنسیت در ترجیح نوع هنری که مردان و زنان برمی‌گزینند، نقش مهمی داشته‌است (Jawahery).

تغییرات سیاسی و اجتماعی یاد شده در دهه‌های هفتاد و هشتاد، این امکان را به زنان داده‌است تا برای جایگاه خود در جامعه‌ای برابر دست به مبارزه بزنند.

امروز جامعه‌ی ایران شاهد ظهور نسل جدیدی از زنان است که خواهان فرصت و منابع مشابه مردان هم‌ترازشان هستند. برای این افراد، تامین نیازهای اساسی، دغدغه‌ی مهمی محسوب نمی‌شود در عوض تقاضای آن‌ها بیشتر معطوف به تحقق ارزش‌های ابراز وجود، خودشکوفایی و توسعه‌ی استعدادها بر مبنای انتخاب مستقل است. زنانی که به این ترتیب قدرت فاعلیت و عاملیتشان افزایش پیدا کرده است، از جامعه و نظام سیاسی کشور خود مطالبات بیشتری دارند. بر این مبنای می‌توان گفت موقعیت اجتماعی زنان ایران از مقاومت در خود به مقاومت اجتماعی برای خود در حرکت است و این مقاومت در افسار متوسط شهری بیشتر در جریان است (ibid).

تأثیر شرایط سیاسی - اجتماعی - فرهنگی بر گفتمان‌های قدرت و جنسیت

زمانی که گفتمان‌های سیاسی - اجتماعی موجود برای حفظ قدرت با یکدیگر به رقابت می‌پردازند، به دلیل همپوشانی بین ارزش‌ها و شکاف ایجاد شده در گفتمان غالب، این امکان برای اعضای جامعه فراهم می‌شود تا از هژمونی مسلط رها شده و نگاهی متفاوت به مسائل و موضوعات اطرافشان بیندازند. به تعبیر فرکلاف موضوع اصلی مبارزه‌ی نیروهای درون نهاد، حفظ سلطه‌ی یک صورت‌بندی مسلط یا تضعیف آن برای جایگزین کردن آن با صورت‌بندی دیگر است. زمانی که سلطه‌ی یک صورت‌بندی با چالش روبرو نشود، هنجارهای آن صورت‌بندی به اوج طبیعی‌شدگی و ابهام می‌رسند و امکان دارد به عنوان هنجارهای آن نهاد پذیرفته شوند. منافع طبقه‌ی اجتماعی مسلط در حفظ تسلط یک صورت‌بندی ایدئولوژیک - گفتمانی در هر نهاد اجتماعی است، صورت‌بندی‌ای که همخوان و هم جهت با منافع طبقه‌ی مسلط است. بنابراین همواره برای حفظ سلطه باید جنگید. فرکلاف توانایی حفظ سلطه‌ی یک صورت‌بندی ایدئولوژیک - گفتمانی را قدرت ایدئولوژیک - گفتمانی می‌نامد و به پیوند بین آن و قدرت اقتصادی و سیاسی معتقد است.

در شرایط طبیعی‌شدگی ایدئولوژیک، اگر افراد درون ایدئولوژی‌های رقیب قرار بگیرند و در آن‌ها حس تردید و عدم اطمینان ایجاد شود، در نتیجه‌ی آن از تاثیرات ایدئولوژیک آگاه می‌شوند. به عقیده‌ی فرکلاف هر گاه فاعلان در جایگاه متناقضی قرار بگیرند و این جایگاه‌ها با هم هم‌پوشانی پیدا کنند، آن‌گاه مبنایی برای آگاهی و انعطاف‌پذیری فراهم می‌گردد و در نهایت به مسئله‌آفرینی و تغییر منجر می‌شود (Fairclough, 2000).

این شرایط به وضوح خود را در دهه‌ی هشتاد نشان می‌دهد. هر چند رقابت بین دو حزب و گفتمان اصلاح طلب و اصول‌گرا از ابتدای انقلاب به شکل‌ها و عنوان‌های متفاوت وجود داشته‌است؛ اما از اواخر دهه‌ی هفتاد برای اولین بار گفتمان اصلاح‌طلب قدرت سیاسی حاکم را به دست می‌گیرد و شکل این رقابت را وارد سطح و مرحله‌ی تازه‌ای می‌کند. دهه‌ی هشتاد نقطه‌ی تلاقی این دو گفتمان و عرصه‌ی رقابت جدی آن‌ها در همه‌ی سطوح سیاسی و اجتماعی و فرهنگی است. بنابراین این امکان برای افراد جامعه فراهم می‌شود تا از خلال این نزاع، به نقاط قوت و ضعف هر کدام از این دو گفتمان حاکم پی ببرند و در ضمن آن به تعریف و بازتعریف ارزش‌هایی متفاوت، برای خود و جامعه، بپردازند. رقابت بین دو گفتمان اصلاح طلب و اصول‌گرا، به شکل ضمنی و حتی می‌توان گفت ناخواسته از سوی این دو گفتمان، باعث باز شدن فضای گفتگو و مبادله‌ی نظرات به شکل آزاد و در سطحی متفاوت شد که تا پیش از آن سابقه نداشت. فراهم شدن امکان گفتگو این فرصت را هم برای گردانندگان هر دو حزب و هم برای طرفداران آن‌ها، به وجود آورد تا از دیدگاه رقیب به مسائل و الویت‌های جامعه بنگرند و به تطبیق یا بازسای ارزش‌های گفتمان مورد نظر بپردازند. از

سوی دیگر، فراهم شدن شرایط گفتگو، تاثیر خود را بر شرایط اجتماعی و فرهنگی نیز گذاشت و موضوعات تازه‌ای را برای بحث و تفکر ایجاد کرد. از آنجایی که رقابت بین دو گفتمان اصلاح‌طلب و اصول‌گرا با انفجار اطلاعات و تکنولوژی در سطح جهانی همراه بود، ارتباطات با دنیای بیرون نیز شرایط را برای جامعه‌ی ایرانی به شکلی سامان داد تا وارد گفتگوی گسترده‌تری با جهان خارج از مرزهای جغرافیایی ایران شود و در این سطح نیز به بازنگری ارزش‌های موجود بپردازد. بنابراین دهه‌ی هشتاد را می‌توان دوره‌ی جهش جامعه‌ی ایرانی به مرحله‌ی تازه‌ای از حیات سیاسی-اجتماعی- فرهنگی دانست.

اما این تحولات چگونه خود را در عرصه‌ی ادبیات، به ویژه در متون مورد نظر این مقاله، نشان داده‌است؟ نحوه‌ی بازنمایی و تاثیر این کشمکش‌ها و تغییرات را در داستان‌های زنان در موارد زیر می‌توان شناسایی و بررسی کرد.

زاویه‌ی دید و دیدگاه ایدئولوژیک

انتخاب زاویه‌ی دید متفاوت، می‌تواند معنایی ایدئولوژیک داشته باشد چرا که به هر ماجرا می‌توان از زوایای مختلف نگریست. تغییر دیدگاه از دیدگاه مردان به دیدگاه زنان، نتایج ایدئولوژیک مهمی در پی دارد چون جهانی که اغلب از دیدگاه مردان روایت و تفسیر می‌شود اکنون به وسیله‌ی زنان به تصویر کشیده می‌شود (Valizadeh, 2008).

راوی همه‌ی داستان‌ها بررسی شده زنان هستند و دیدگاه غالب آثار، زاویه‌ی دید اول شخص است. استفاده از این شکل روایت از تشخیص‌یافتگی زنان در بازگویی روایت خود از تاریخ و سیاست خبر می‌دهد. همانطور که پیش از این اشاره شد، زنان در دهه‌ی هشتاد به جایگاه متفاوتی در سطوح فرهنگی و اجتماعی دست یافتند. این موضوع خبر از صدادار شدن قشر بزرگی از جامعه می‌دهد که تا پیش از این به شکل‌های متفاوتی به حاشیه رانده می‌شدند یا با کلیشه‌های موجود ارزیابی می‌گردیدند. صاحب صدا شدن این قشر، در زاویه‌ی دید داستانی داستان‌های نویسندگان زن خود را بیش از هر جای دیگر نشان می‌دهد. در این داستان‌ها، ما با زانی روبرو می‌شویم که بی‌پرده از خود، تمایلاتشان، دل‌نگرانی‌ها و شک و شبهه‌های هر روزشان سخن می‌گویند.

یکی از نکات جالب توجه این است که در این داستان‌ها، زنان خانه‌دار در مرکز توجه هستند و برای اولین بار صدای آن‌ها و خواسته‌هایشان شنیده می‌شود. پیرزاد و وفی با روایت داستان از زبان زنان خانه‌دار، به این قشر از جامعه‌ی زنان ایرانی که معمولاً کمتر مورد توجه قرار می‌گیرند یا همیشه در مقایسه با زنان شاغل و مستقل، در رتبه‌ی پایین‌تری از توجه و ارزش‌گذاری قرار دارند، به شفاف‌سازی و آگاهی بخشی در مورد این گروه می‌پردازند و به مخاطب این امکان را می‌دهند تا از

نزدیک با بخش نامرئی جامعه‌ی زنان آشنا شود. پیرزاد در به ثمر رساندن این رسالت موفق‌تر عمل کرده‌است به این علت که او برخلاف ارسطویی و وفی، از زنان اقشار دیگر جامعه نیز می‌نویسد بنابراین تصاویر متنوع‌تری برای ارائه در داستان‌هایش دارد. پیرزاد در داستان «خانم ف زن خوشبختی است» (Pirzad, 2015)، با در کنار هم قرار دادن یک زن خانه‌دار از طبقه‌ی پایین جامعه و زنی مستقل و تحصیل‌کرده از طبقه‌ی متوسط، به نقد کلیشه‌های جنسیتی پیرامون دو گروه و طبقه‌ی متفاوت از زنان می‌پردازد؛ در عین حالی که تمرکز او بیشتر روی خانم ف و زندگی ساده و معمولی اوست.

در یک نگاه کلی می‌توان گفت نویسندگی فراگیر زنان، به ویژه در دهه‌ی هشتاد، این امکان مضاعف را برای آنان فراهم آورده‌است تا صدای متفاوت خود را به شکل داستان به گوش مخاطبان وسیع‌تری برسانند.

شیوه‌ی روایت

بجز داستان‌های شیوا ارسطویی، دیگر داستان‌ها همگی با روایتی ساده و خطی نوشته شده‌اند. زنان داستان‌نویس مورد بررسی این مقاله، کمتر از تکنیک‌ها روایی استفاده کرده‌اند و تمرکز آن‌ها بیش از شیوه‌ی روایت، بر موضوع داستان و شخصیت‌پردازی است. در این بین، ارسطویی در دو داستان «شازده خانم» و «تورگی»، با استفاده از روایت غیر خطی امکان برداشت‌های عمیق‌تر و متنوع‌تری را در اختیار خوانندگان قرار می‌دهد و آثارش را تا حدودی چالش برانگیز می‌کند. در داستان «شازده خانم» (Arstoie, 2009)، راوی داستان با حرکت همزمان در دو بازه‌ی زمانی متفاوت از زندگی‌اش، در عین حالی که به روایت تاریخ معاصر ایران از زاویه‌ای زنانه می‌پردازد، به تغییر وضعیت و جایگاه زنان در جامعه و انتظارات و نقش‌های تعیین شده برای آنان نیز اشاره می‌کند. در داستان «تورگی» (ibid) نیز، راوی با فلش بک به زمان گذشته و مرور خاطرات خودش و دوست قدیمی‌اش، از سرگذشت زنان امدادگر در زمان جنگ تحمیلی سخن می‌گوید و روایتی زنانه و عاطفی از جنگ از زاویه‌ی دیدی متفاوت ارائه می‌کند.

این طور به نظر می‌رسد که زنان داستان‌نویسی که کمتر از دو دهه‌است صدای مخصوص به خود را یافته‌اند، برای جلب مخاطب بیشتر و در نظر گرفتن خوانندگان در همه‌ی سطوح، کمتر بر شیوه‌های متفاوت و بعضاً مخاطره‌آمیز روایت که خوانندگان ویژه‌ای را می‌طلبد، تمرکز می‌کنند. بنابراین، استفاده نکردن از شیوه‌های پیچیده‌ی روایت به این معنا نیست که زنان نویسندگان قادر به کارگیری این شیوه‌ها نیستند یا دانش لازم را برای انجام این کار را ندارند، بلکه این موضوع ریشه در مخاطب‌شناسی داستان‌ها دارد. به این ترتیب، با اینکه نویسندگان زن با پرداختن به مسائل جدید

و چالش برانگیز، هژمونی غالب را به مبارزه می‌طلبند؛ اما این موضوع در شکل روایت داستانی آن‌ها بروز نمی‌یابد.

موضوع

همانطور که پیش از این اشاره شد، برخورد گفتمان‌های سیاسی حاکم، زمینه‌ی مناسبی برای پرداختن به موضوعاتی فراهم کرد که تا پیش از این کمتر در مرکز توجه بودند. پرداختن به مشکلات و نیازهای عاطفی و اجتماعی زنان اقشار مختلف، یکی از این موضوعاتی است که بسامد بالایی در آثار زنان داستان‌نویس این دهه دارد. زنان نویسنده تمرکز خود را به مسائل جزئی‌تری در حوزه‌ی زنان منتقل کرده‌اند. موضوعات این داستان‌ها را به شکل کلی می‌توان تحت عنوان بازیابی هویت دسته‌بندی کرد اما در سطح جزئی، هویت در مسائل تازه و متفاوتی مورد جستجو قرار می‌گیرد؛ برای مثال فیزیک و مسائل جسمی زنان (ارسطویی)، توازن و توضع قدرت در نهاد خانواده (پیرزاد و وفی)، وضعیت زنان شاغل و تحصیل کرده در خانواده و محل کار (ارسطویی و وفی) و تمرکز پیرزاد بر مسائل و دغدغه‌های زنان خانه‌دار.

زنان نویسنده با نوشتن از مسائل و زندگی زنان، نخست به نقد شرایط و کلیشه‌های موجود و سپس به تعریف و بازتعریف نقش‌های زنان در داستان‌هایشان می‌پردازند. برای مثال، وفی در داستان «هزاران عروس» (Vafi, 2015)، با انتقاد از الگوی سنتی عروس- خانواده‌ی شوهر، جایگاه و نقش زنان را در خانواده به چالش می‌کشد. شخصیت اصلی داستان که نوعروسی است که در طبقه‌ی بالای خانه‌ی خانواده‌ی همسرش زندگی می‌کند، به تدریج متوجه می‌شود که هویت مستقل خود را از دست داده و به «عروس» تقلیل نقش داده‌است؛ عروسی مانند هزاران عروس دیگر که تنها در نقش و وظایفش خلاصه شده‌است. یا در داستان «دهن کجی» (ibid)، وفی به روایت چالش درونی شخصیت اصلی داستان که زنی تحصیل کرده اما خانه‌دار است می‌پردازد. شخصیت اصلی داستان، که او هم مثل «عروس» نامی ندارد، اسیر کلیشه‌های جنسیتی و ذهنی‌ای است که همسرش برای او تعریف کرده‌است. راوی در نهایت تصمیم می‌گیرد تا پنهان از همسرش با تعریف هویت متفاوتی برای خود، از وظایف و نقش‌های تعیین شده رهایی یابد.

زنان نویسنده بیشتر نقش‌ها و وظایف زنان را نخست در خانواده سپس در جامعه مورد هدف قرار گرفته‌اند. علت این موضوع می‌توان در این نکته جستجو کرد که از آنجایی که بیشترین میزان تماس و معاشرت زنان ایرانی، به دلیل محدودیت‌ها و تعاریف اجتماعی و فرهنگی، با محیط خانواده است، آن‌ها در پی این هستند تا نخست در این تعاریف و کلیشه‌ها تغییری ایجاد کنند سپس راهی هموارتر برای ورود به جامعه بیابند.

زنان داستان‌نویس با به تصویر کشیدن زندگی زنان و سخن گفتن از جزئیات دغدغه‌های آنان، به مبارزه‌ی پنهانی با جامعه‌ای می‌پردازند که سعی در محدود کردن و خاموش نگه داشتن آن‌ها دارد. به بیان دیگر، هژمونی غالب تعریفی ثابت و مشخص از زنان ارائه داده‌است که انتظارات مشخصی را برای زنان از سوی جامعه به همراه دارد. این وظایف آنقدر طبیعی شده‌اند که در بیشتر موارد حتی چرایی آن‌ها مورد پرسش قرار نمی‌گیرد. نویسندگان زن با آگاهی‌بخشی و نقد جایگاه و نقش‌های زنان در جامعه، در تغییر پیش‌فرض‌های ذهنی و کلیشه‌های جنسیتی نقش تاثیرگذاری دارند. فضای باز و در عین حال چالش برانگیز اجتماعی و سیاسی این امکان را برای نویسندگان فراهم کرد تا نه تنها نگاهی متفاوت به مسائل روز داشته باشند، بلکه از موضوعاتی سخن بگویند که یا پیش از این وجود خارجی نداشتند یا به هر دلیلی کمتر از آن‌ها سخن به میان می‌آمد.

روابط متقابل بین داستان‌نویسی و گفتمان‌های قدرت و جنسیت

زمانی که قدرت گفتمان‌های حاکم دستخوش تغییر می‌شود، شکاف ایجاد شده این امکان را برای اقلیت‌های جنسیتی (در بین زنان و مردان) فراهم می‌کند تا به بازاندیشی و بازتعریف هویت خود در چیدمان سیاسی و اجتماعی گفتمان‌های جدید بپردازند یا به مشکلات یا مسائلی بپردازند که پیش از این امکان سخن گفتن درباره‌ی آن‌ها فراهم نبود. به تعبیر فرکلاف، تزلزل در هژمونی حاکم، این امکان را برای افراد فراهم می‌کند تا با دیدگاهی انتقادی به الویت‌ها و برجسب‌هایی که جامعه برای آن‌ها تعیین کرده بنگرند و با مقایسه‌ی شرایط خود در گفتمان‌های متفاوت، دست به انتخاب بزنند. همانطور که در بخش‌های پیشین توضیح داده شد، انتقال قدرت از گفتمان محافظه‌کار به گفتمان اصلاحات و مجدداً به گفتمان اصول‌گرا، این امکان را برای نویسندگان داستان‌های مورد نظر فراهم کرد تا با توجه به شرایطی که هر کدام از این گفتمان‌های برای آن‌ها فراهم کرده‌اند، به مقایسه دست بزنند و از مسائلی سخن بگویند که یا دغدغه‌ی پیش از این جامعه‌ی معاصر ایران نبود یا اینکه پیش از این امکان سخن گفتن از آن فراهم نشده بود.

از سوی دیگر، همان‌گونه که تغییر شرایط سیاسی و اجتماعی تاثیر مشهودی بر آثار نویسندگان داشته‌است، نویسندگان زن نیز با نوشتن از موضوعات جدید و به عرصه آوردن اقشار مختلف زنان در هیاتی جدید یا انتقاد کردن آشکار و ضمنی از نقش‌های و کلیشه‌های جنسیتی، این امکان را برای جامعه فراهم می‌آورند تا به بازاندیشی در مورد زنان و مسائل مربوط به آنان بپردازد و به تدریج این آگاهی‌بخش منجر به تغییر ساختاری در گفتمان‌های قدرت و جنسیت حاکم می‌شود. به بیان دیگر، رابطه‌ای متقابل بین یک اثر، به عنوان عملی اجتماعی، و گفتمان‌های سیاسی و اجتماعی

موجود وجود دارد. تغییر در هر کدام از این سطوح، چالش و دگرگونی در سطوح دیگر را به همراه دارد، هر چند که این دگرگونی اندک یا کند باشد.

نوشتن برای زنان، به دلیل نداشتن رسانه‌ای قوی و عمومی برای گفتن از خود و شنیدن درباره‌ی مسائلشان، به تنها ابزاری تبدیل شده‌است که می‌توانند برای رساندن صدای همجنسانشان به مخاطبان دیگر از آن استفاده کنند. در واقع نوشتن یکی از قدرتمندترین رسانه‌های ارتباطی زنان با دنیای بیرون است به همین دلیل نویسندگان زن از این وسیله برای آگاهی بخشی جامعه نسبت به خود و همجنسانشان استفاده می‌کنند و پرداختن به موضوعات و مشکلات دیگر را به نویسندگان یا وسایل ارتباطی دیگر وا می‌گذارند. به بیان دیگر، زنان داستان‌نویس گفتمان زنانه‌ای را پی ریخته‌اند که این گفتمان از اصول و قوانین ویژه‌ی پیروی می‌کند و مهم‌ترین هدف آن، رساندن صدای زنان معاصر ایرانی به گوش مخاطبان بیشتری است. گفتمان زنانه، با متمایز کردن خود در بین گفتمان‌های ادبی و اجتماعی موجود، نه تنها به گروه زنان نویسنده تشخیص بیشتری می‌بخشد، بلکه به مرور به ابزاری برای مطالبه‌ی خواسته‌های این گروه اجتماعی و راهی برای مبارزه با کلیشه‌ها در مورد زنان، تبدیل خواهد شد. «برای زنان این امکان وجود دارد که ضمن نوشتن [متن‌های] ظاهراً دردمندانه یا شکوه‌آمیز، دخالت‌های استراتژیک قدرتمندانه‌ای در بیان نفس خود و کنش و واکنش‌های‌شان با دیگران در جهان، بکنند» (Mills, 2009).

بحث و نتیجه‌گیری

این مقاله در پی آن است تا به تحلیل انتقادی گفتمان‌های قدرت و جنسیت در ۶ داستان از سه نویسنده‌ی زن موفق دهه‌ی هشتاد (ارسطویی، پیرزاد و وفی) بپردازد. مهم‌ترین پرسش مقاله این است که آیا ارتباط معناداری بین گفتمان قدرت و جنسیت در داستان وجود دارد یا خیر و این ارتباط چگونه در داستان بازنمایی شده‌است. در این مسیر از نظریات فرکلاف جهت بررسی و خوانش استفاده شده‌است. نتایج به دست آمده از این پژوهش را در موارد زیر می‌توان خلاصه کرد:

۱. دهه‌ی هشتاد به دلیل اینکه زمان برخورد دو گفتمان اصلاحات و اصول‌گراست، در ساختار و گفتمان قدرت حاکم بر جامعه شکاف ایجاد می‌شود و این امکان برای افراد جامعه پدید می‌آید تا به بازتعریف هویت و نقش‌های خود بپردازند. گروه زنان به عنوان یکی از اقلیت‌های جنسیتی جامعه، تاثیر قابل توجهی از همپوشانی بین ارزش‌های مقبول بین دو گفتمان حاکم و شکست همومونی غالب گرفته‌اند. فضای باز سیاسی و اجتماعی‌ای که در دروان اصلاحات به وجود آمد به نویسندگان زن این امکان را داد که در قالب داستان از مسائل و دغدغه‌های زنان معاصر بنویسند و صدای خود را به گوش مخاطبان بیشتری برسانند.

۲. تاثیر برخورد گفتمان‌های قدرت سیاسی و اجتماعی حاکم را در داستان‌ها زنان در سه عنصر زاویه‌ی دید، شیوه‌ی روایت و موضوع داستان، می‌توان دید. ۶ داستان مورد بحث همگی از زبان زنان روایت شده‌اند و دیدگاه غالب در آن‌ها اول شخص مفرد است. این موضوع نشان از صدا دار شدن قشر بزرگی از جامعه دارد که تا پیش از این از رسانه‌ای رسمی برای مشارکت در امور محروم بودند. زنان تلاش دارند تا به مسائل تاریخی، اجتماعی و سیاسی از دیدگاهی متفاوت بنگرند و به این ترتیب زاویه‌ی دید ایدئولوژیک مسلط را که دیدگاهی مردسالارانه است، به چالش بکشند. از سویی، کم توجهی این نویسندگان به تکنیک‌های پیچیده‌ی داستانی را می‌توان نشانی از مخاطب‌شناسی آنان دانست. نویسندگان زن که در پی جذب خوانندگان بیشتری به ویژه در بین زنان طبقات مختلف جامعه هستند، با بیش از اندازه درگیر نشدن در تکنیک‌های فرمال داستان‌پردازی، راه مخاطبان را به سوی آثارشان و هدف اصلی آن‌ها که جلب توجه خوانندگان بیشتر به مشکلات و موانع زنان است، هموارتر می‌کنند. در عین حال، زنان نویسنده با نوشتن جزئی‌تر از موضوعات مربوط به زنان و موضوعاتی که تا پیش از این از آن‌ها سخن گفته نمی‌شد، نه تنها به این مسائل عمق می‌بخشند بلکه سعی در ریشه‌یابی مشکلات نیز دارند. به این ترتیب نویسندگان زن با پایه‌ریزی گفتمانی زنانه با ویژگی‌های منحصر به فرد خود، دیگر گفتمان‌های اجتماعی و فرهنگی را وادار به پذیرش این جریان اجتماعی و تغییر در جهت خواسته‌های خود می‌کنند.

۳. همان‌طور که دگرگونی در گفتمان‌های قدرت معاصر، منجر به تغییرات چشمگیر در آثار نویسندگان شد، نوشتن نیز به عنوان کنشی اجتماعی برای زنان به ابزاری برای اعمال قدرت و تغییر تبدیل شده‌است. زنان از داستان به عنوان رسانه‌ای قدرتمند استفاده می‌کنند تا به این ترتیب هم از خواسته‌ها و نیازهایشان سخن بگویند و هم با نقد همزمان کلیشه‌های جنسیتی رایج، به آگاه‌سازی جامعه و دگرگونی تدریجی این کلیشه‌ها بپردازند.

Reference:

- Abrahamian, E. (2010). A History of Modern Iran. Translated by Mohammad E Fatahi. Fourth Edition. Tehran: Ney. [In Persian]
- Aghagolzadeh, F. (2015). Critical Discourse Analysis. Third Edition. Tehran: Elmi Farhangi. [In Persian].
- Aghagolzadeh, F. (2007). Critical Discourse Analysis & Literature. Adab Pazohi, 1, 17-28. [In Persian].
- Aghagolzadeh, F. (2004). Methodology of Analysis in Critical Discourse Analysis. Collected Essays, Allame Tabatabai University, 6, 1-10. [In Persian]
- Aghagolzadeh, F. (2007). Major Approaches in Critical Discourse Analysis. Zaban va Zabanshenasi. 5, 39-54. [In Persian].
- Arastoui, Sh. (2008). Aftab Mahtab. Fifth edition. Tehran: Markaz. [In Persian].

- Baghery, N. (2013). The Transformation of the goddesses in the novel 'khwaf' by Shiva Arastoui. *Motaleat Dastan*. 1, 5-15. [In Persian].
- Bradley, H.(2007). *Gender*. Cambridge: Polity Press.
- De Beauvoir, S.(2015). *The Ethics of Ambiguity*. New York: Philosophical Library/Open Road.
- Fairclough, N. (2000). *Critical Discourse Analysis*. Translated by Mohammad Nabavi & Mehran Mohajer. Tehran: Markaze motaleat va tahghihat resane.[In Persian].
- Fairclough, N.(1995). *Critical Discourse Analysis, The Critical Study of Language*. New York: Longman.
- Fairclough, N.(1996). *Language and Power*. Tenth impression. New York: Longman.
- Fanon, F.(1956). *A Dying Colonialism*. New York: Grove Press.
- Gholam hosseinzade, Gh. Tahery, Gh. & Hosseiny,S. (2012).The Evolution of Women's Literature in Iran from the Eve of the Constitutional Revolution to 2010. *Tarikh Adabiat* 3/71, 199-212. [In Persian].
- Ghorbani Joibary, K. (2016). The Representation of Female Identity in the Collection of Short stories "Even When We Laugh" by Fariba Vafi According to Fairclough's Discourse Analysis. *Zaban va Adabyate Farsi*. 79, 219-245. [In Persian].
- Godarzy,M.(2013).Demographic Window and Individualistic Values with a Reflection on the Senses, Recently Published Result of the 2011. *Andisheie Pouya*. Summer, 28-30. [In Persian].
- Goli, A. Mohammady, F. & Nazary, S. (2011). The Narrative of the Passage from Tradition to Modernity in the Story "The Arced Taste of Persimmon" by Zoya Pirzad. *Baharestane Sokhan*. 16, 81-98. [In Persian].
- Heydari, F.& Bahramian, S.(2010). Women, Sovereignty and Surrender in the Works of Zoya Pirza. *Andishehaye Adabi*. 6,125-145. [In Persian].
- Jawahery, F.(2017). *A Report of Women's Social Situation In Iran*. Second Edition. Tehran: Nye. [In Persian].
- Jorgensen, M & Philips, L. (2013). *Discourse Analysis as Theory and Method*. Translated by Hadi Jalili. Third Edition. Tehran: Ney. [In Persian].
- Kalantary, S. Abaszadeh, M. Saadaty, M. Pourmohammad, R & Mohammadpour, N. (2009). *Discourse Analysis with Emphasis on Critical Discourse as a Qualitative Research Method*. *Sociology*. 4, 7-28. [In Persian].
- Khosravy, H & Kazemy, M. (2013). An Analytic Study of Fiction Elements in the Short story 'Not Yet, But Later., *Zaban va Adabiat Farsi*. 1, 129-147. [In Persian].
- Madani, S. (2012). *A Report of the Social Situation in Iran*. Tehran: Rahman [In Persian].
- Mills, S. (2009). *Discourse*. Second Edition. Zanjan: Hezareie Sevom. [In Persian].
- Mirabedini, H. "Women's Fiction Writing". *Vista, the internet Journal*. [In Persian].
- Nikoobakht, N. Dasp, A. Bozorg Bigdeli, S. & Monshizadeh, M.(2013). The Formative Process of Feminine Stylistics. *Naghde Adabi*. 18, 119-152. [In Persian].

- Paknia, M. & Janfada, N. (2015). Women's Writing Tradition: A case Study of Two Generations of Iranian Female Writers (Simin Daneshvar and Zoya pirezad). Zan dar Farhang va Honar. 1, 45-60. [In Persian].
- Parastesh, Sh & Sasanikhah, F. (2010). Gender Representation in Novel Discourse. Zan dar Farhang va Honar. 4,55-74. [In Persian].
- Pira, F. (2008). Gender and Power in Nizam al-Mulk's Siasatnameh. Pazoohesh Zanan. 3, 155-169. [In Persian].
- Pirzad, Z. (2015). Three Books. Thirtieth Edition. Tehran: Markaz. [In Persian].
- Rezvanian, Gh. & Kiani, H. (2016). The Representation of Women in the Works of Iranian Female Fiction Writers From 2000 to 2010. Adab Pajohi. 31, 39-64. [In Persian].
- Rozbeh, M. & Talebi, M. (2007). Feminist Critique of Arastoui's Stories. Olume Adabi. 5, 89-124. [In Persian].
- Saberpour, Z. (2014). The Second Gender as a Theoretical Foundation for Feminist Critical Discourse Analysis. Jostarhaie Adabi. 184, 27-50. [In Persian].
- Seraj, A. (2015). Feminine Discourse. Tehran: Roshangaran. [In Persian].
- Soltani, Ali. (2015). The Mechanisms of Power Currents in the Islamic Republic of Iran. Fourth Edition. Tehran: Ney. [In Persian].
- Vafi, F. (2015). In the way of Villa. Sixth Edition. Tehran: Cheshmeh. [In Persian].
- Valizadeh, H. (2008). Gender in Iranian female Novelists' works. Naghdeh Adabi. 1,191- 223. [In Persian].
- Yarmohammady, L. (2012). An Introduction to Discourse Studies. Tehran: Hermes. [In Persian].

